

# ابن سینا

آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای\*

## چکیده

شناخت فلسفه و حتی زندگی هر حکیم دانشمند بدون تعمق در زندگی و اوضاع و احوال زمانه‌یی که در آن میزیسته میسر نیست. این امر درباره فلاسفه بزرگی که ابداعات آنها فصلی جدید در تاریخ فلسفه گشوده است، ضروریتر مینماید.

درباره زندگی و مکتب ابن سینا با اینکه تلاشهای مکرری صورت پذیرفته اما هنوز حق این حکیم بزرگ اسلامی ادا نشده است. یکی از مهمترین دلایل این شکست‌ها موثق نبودن منابعی است که در دسترس پژوهشگران است.

مقاله حاضر بر آنست با مطالعه احوالات ابن سینا در بستر تاریخی زمانه وی به شناخت درستی از وی برسد. این مقاله نشان داده است که ابن سینا نه فقط یک حکیم و دانشمند بلکه فعالی سیاسی بوده است که در زیر پوشش شبکه شیعی اسماعیلیه و باطنیه در راه اعتلای تشیع امامیه فعالیت میکرده است و چه بسا اگر شرایط زمانه فراهم میبود نقشی مؤثرتر از خواجه نصیر ایفا مینمود.

**کلید واژها:** تشیع امامیه، باطنیه، حکمت مشرقی، ابن سینا

\* mullasadra@dpimail.net



ابن سینا

سال اول، شماره دوم  
پاییز ۱۳۸۹

شیخ الرئیس حکیمان یعنی حکیم حسین بن عبدالله ابن سینا ملقب به حجت الحق، بیشک یکی از معدود فیلسوفان نابغه جهان در طول تاریخ و سرآمد در حکمت و همه علوم زمان خود است.

به ابن سینا از دو جهت پرداخته شده اول - از جهت مکتب و خدمات فلسفی و علمی او. دوم - از نظر زندگانی و سیر حیات فردی و اجتماعی او. ولی متأسفانه با وجود گذشت قرن‌ها از زمان او، در هر دو جهت کوتاهی‌هایی شده و تاریخچه زندگی و اندیشه او جای کار بسیار دارد و اگر چه درباره فلسفه و علوم دیگر مانند علم پزشکی او کم و بیش شناختی بدست آمده، که بیشتر از برکت کتب و آثار کتبی اوست، ولی با وجود این مقدار آشنایی با زندگی و مکتب ابن سینا، نه فقط در زندگی او همانند بیشتر بزرگان علم و فلسفه کاری بسزا نشده و جز چند نوشته از این و آن چیزی نمیدانیم، که حتی روی مکتب و اندیشه‌های او نیز - جز تدریس کتب معروفی مانند الهیات شفا و اشارات و نجات - کارهایی پژوهشی شایسته انجام نشده است و پژوهشهایی که بوسیله فضلالی ایرانی و غربی در این باره هست، با آنکه بجای خود دارای ارزش و سودمند است، اما حق این حکیم را ادا نمیکند.

مدرک تاریخی ما درباره زندگی ابن سینا هنوز که هنوز است بعد از هزار سال، نوشته شاگردان او جوزجانی و گاه بهمنیار است، با آنکه نه درجه صدق و وفاداری شخصی یا خطی این افراد را میدانیم و نه سطح شعور اجتماعی این شاگردان درس او را میشناسیم، که آیا به سخن و شهادت این افراد میتوان تکیه کرد یا نه؟

شناخت این شخصیت علمی و فلسفی و سیاسی اسلام و شیعه و معرفی او بصورت تحلیلی و انتقادی کاری لازم و ضروری است که باید بر اساس آشنایی با تاریخ و اوضاع و احوال زمانه‌یی که وی در آن میزیسته و بوسیله مدارکی که بصورت علمی و فنی در اینباره میتوان فراهم کرد، انجام گیرد.

امروز مسلم شده است که درک فلسفه و مکتب فکری یا علمی یک دانشمند و حکیم و فیلسوف بدون توجه و تعمق در زمینه زندگی و محیط و اوضاع و احوال دوران زمان او و سیاست حاکم بر اجتماعی که در آن میزیسته ممکن نیست. یعنی اول باید مجموعه ویژگیهای جامعه و زمان و زمانه او را - که هر شخصیت مانند عضوی از اندام آن به آن وابسته است - بشناسیم و حتی برای تحقیق در افکار یک فیلسوف باید حتی به احوال و مزاج شخصی او نیز توجه کرد، همچنانکه در غرب وقتی درباره زندگی

کسانی مانند نیچه و شوپنهاور و احوال و حالات و روابط شخصی آنها بحث میکنند برخی آراء آنها را معلول حالات ویژه و بیماری و یا سلامت روانی آنها می‌شمارند. مهم است که در زندگی ابن‌سینا به اوضاع سیاسی و اجتماع پر آشوب خراسان و بلکه همه ایران نظر داشت. دوره‌یی که کم و بیش پای خلفای عباسی از شرق ایران بریده شده و سلسله امرای سامانی، که بقایای سلسله شیعه طاهریان بودند در آن خطه حکومت میکنند و با ظهور محمود غزنوی و لشکرکشیهای او ثبات و امنیت آن حدود به خطر افتاده است.

مناطق دیگر ایران در مرکز (ری) و شمال (مازندران) نیز درگیر منازعات سیاسی و نظامی است. از طرفی از زمان امام صادق (ع)، یک جریان گسترده و مؤثر سیاسی نظامی از شیعه تحت عناوین امامیه و باطنیه (که بعدها اسماعیلیه نامیده شد)، بطرفداری از امامت اهل بیت و مقابله با حکومت برای براندازی خلافت اموی و سپس عباسیه، هست که شبکه مرموز و زیرزمینی آن در سراسر قلمرو اسلام، حضور باطنی دارد و در تمام نهادهای حکومتی و اجتماعی فعال است.

اسماعیلیه یا بمعنای وسیعتر شیعه باطنیه، علاوه بر روش فعالیتها تبلیغی سیاسی و احياناً اقدامات نظامی و چریکی، محوریت فلسفه و کلام و علوم دیگر را به خود اختصاص داده و دانشمندان بزرگی را در دامن خود پرورش میدادند.

در تاریخ دیدیم که شیعه در بُعد سیاسی، توانست در مصر و شمال آفریقا سلسله شیعه فاطمیه را بر پا کند و بعدها حتی در اندلس (اسپانیا جنوبی) نفوذ کرد و در حاشیه حکومت امویان آنجا، به نشر عرفان باطنی پرداخت و علوم و معارف همین سلسله عالمان باطنی بود که بوسیله مسیحیان غالب بر آنجا به زبان لاتین ترجمه شد و اروپا را از ظلمت جهل و جاهلیت تاریخی نجات بخشید.

فعالیت این گروه منحصر به امور سیاسی و نظامی نبود بلکه سران این قوم همواره از بزرگان دانش و حکمت و کلام و عرفان بودند و اخوان الصفا نمونه همین دانشمندان هستند. این عالمان علاوه بر مقام علمی، بیشترشان از زهاد زمان و در عرفان عملی مانند عرفان نظری، برجسته و صاحب مقام بودند.

موضوع باطنیه و اسماعیلیه نه فقط یکی از موضوعات مهم تاریخ ایران و اسلام، که حتی از بخشهای مهم تاریخ علم است زیرا سر پلی برای انتقال میراث علمی ایران باستان و یونان و اسکندریه به مدارس علمی ایران و اسلامی شدند و سپس

بخشی از میراث آنان به کلیساهای رومی و اروپا منتقل و بعدها از کلیسا به رنسانس و انقلاب علمی اروپا و دوران تجدد منتهی و منتقل گردید.

در تاریخ چنان وانمود شده است که اسماعیلیه فرقه‌یی جدا شده از شیعه و مخالف با امامان پس از امام صادق (ع) بوده‌اند از اینرو شیعه را در برابر اسماعیلیه می‌گذارند و حال آنکه از زمان امام صادق (ع) تا حدود دو قرن اسماعیلیه فرقه‌یی مشخص و موسوم به نام اسماعیلیه نبودند و این اصطلاح در دوران فاطمیهای مصر و حتی پس از آنها رویداد و فرقه اسماعیلیه، شیعیان افراطی شناخته میشدند که با هدایت پنهانی اهل بیت با دستگاه خلافت معارضه اعتقادی و سیاسی و نظامی دارند و در فکر براندازی خلافت فاسد عباسی و بر پایی حکومت رضی آل محمد (ص) (یعنی فرد مورد رضایت خدا و مردم از خاندان اهل بیت (ع)) هستند.

کسانی که بنام شیعه دوازده امامی (امامیه) شناخته میشدند نیز گاهی بسبب همکاری و روابط پنهانی مستحکم با اسماعیلیه، جزئی از اسماعیلیه شمرده میشدند و این دسته گاه تحت چتر «اسماعیلیه» تبلیغ و کار سیاسی میکردند.

تاریخچه باطنیه مرسوم به اسماعیلیه به زمان امام صادق (ع) بر میگردد. این امام بمنظور حفظ خط درست اسلام زیر بار حکومت نمیرفت و فرهنگ شیعه علوی را ترویج میکرد و از طرفی بسبب خطر مسلم و دائمی نابودی دودمان خود از طرف خلیفه، به معارضه سیاسی و نظامی تظاهر نمینمود و خود را فقیه و مدرس حدیث پیامبر وانمود میکرد.

امام صادق (ع) برای انجام وظیفه خود در مقابله و براندازی خلافت فاسد و مفسد طرحی ظریف و هوشمندانه را عملی ساخت، یعنی فرزند خود اسماعیل را پنهانی مأمور سازماندهی زیرزمینی و فعال در سراسر قلمرو اسلام ساخت که نیروهای مؤمن تربیت کند و آنها را برای روز قیام علیه خلافت بسیج و آماده سازد.

اسماعیل بیاری برخی از اصحاب پدرش از جمله ابوالخطاب فقیه و متکلم به تأسیس شبکه وسیعی دست زد ولی چون در زمان پدرش (امام صادق (ع)) درگذشت پسرش، محمد، جای او را گرفت و به تلاشی گسترده‌تر و قویتر پرداخت.

اعضای این سلسله و شبکه سیاسی و اعتقادی، نیروهای نظامی محض نبودند بلکه سران آنان هم از زهاد و عبّاد و عرفای زمان بودند و هم در عین حال از متکلمان و فیلسوفان مبرز دوران شمرده میشدند که تقریباً حفظ و حراست فلسفه

اشراقی و مشائی و علوم ریاضی و طبیعی و دیگر علوم، در قرون اولیه همه یا اغلب آن بر عهده این گروه بود و نمونه کارهای آنها، رسائل پنجاه و دوگانه معروف به رسائل اخوان الصفاست.

این حرکت پنهانی در اواخر قرن سوم - یعنی دقیقاً پس از غیبت کبرای امام زمان (عج) - خود را ظاهر کرد و رسماً در مصر و شمال آفریقا و سوریه اعلام خلافت شیعی و امامی را نمود که بنام سلسله فاطمیه معروف هستند و حدود پنج قرن دوام آوردند و بعدها صلاح الدین ایوبی از ضعف آنان بهره برد و آنها را منقرض کرد.

خلفای فاطمیه تا مدتی تنها مدعی خلافت بودند و در سراسر قلمرو خلفا مبلغ و داعی و نماینده میفرستادند و تا اعماق خراسان قدیم نفوذ معنوی و گاه ظاهری داشتند و جنگ سیاسی دائمی بین آنان و نمایندگان سیاسی عباسیان مستمر وجود داشت. در چنین اوضاع و احوال و چنین شرایطی است که ابن سینا میگوید:

«پدر من به باطنیه و اسماعیلیه تمایل داشت.» این تعبیر نشان میدهد که او از اسماعیلیه بمعنای خاص و محدود آن نبود و او و پدرش و دیگر شیعیان دوازده امامی هم در آن دوران خود را جدای از اسماعیلیه نمیدانستند و اسماعیلیه در واقع جبهه و جریان بود که همه شیعه بویژه اهل عرفان و باطن با آنها همکاری داشتند.

پس ابن سینا و پدرش شیعه بوده‌اند و این قدر مسلم است و ادعای آنکه اعتقاد به امامت اسماعیل بن جعفر یا فرزندان او داشته باشند قابل اثبات نیست.

سلسله فاطمیه (اسماعیلیه) هم بسیار هوشمندانه عمل میکردند و سازمان بسیار دقیق و فنی داشتند که بنظر من سازمانهای مجعول قرون اخیر همچون صهیونیسم و فراماسونری و ژزویت اروپا از سازمان پیچیده آنان الهام گرفته بوده‌اند.

در زمان امام صادق (ع) و ائمه پس از او نیز تشکیلات شیعه (تحت پوشش امام مکتوم) تشکیلاتی بسیار دقیق و پیچیده بود و امام صادق (ع) و ائمه دیگر در سراسر کشور حتی در میان امرا و استانداران خلیفه و درباریان و معتمدان خلفا افراد نفوذی داشتند و فرامین و اراده آنها در قلمرو خلفا و حتی دربار آنها مؤثر بود و در روایات ما به برخی از این شگفتیهای تاریخ شیعه اشاره شده است.<sup>(۱)</sup>

در زمان ابن سینا نیز وضع همینگونه بود. ابن سینا میگوید که اعضای گروه اسماعیلیه با پدر او که حاکم یک شهر کوچک بوده، رفت و آمد داشتند و میگویند که ما همه تحت تأثیر آنها بودیم. از زندگینامه ابن سینا بر می آید که همین رجال

اسماعیلیه که به منزل آنان رفت و آمد داشته‌اند، چون خودشان اهل علم و حکیم آشنا به علوم دیگر بودند، استعداد او را در کودکی کشف و به پدرش سفارش کرده‌اند که وی را به تحصیل علم و حکمت بگمارد.

محتمل است برخی اساتید اولیه او مانند ناتلی نیز شیعه و همکار با اسماعیلیان بوده‌اند و لازم است توضیح داده شود که از ویژگیهای باطنیه شیعه و شیعیان سیاسی علاوه بر سرآمدی در زهد و عبادت و ریاضت، حتی در حکمت مشائی و اشراقی و علوم دیگر نیز زبر دست بودند و این علوم ابزار تبلیغی آنان بود، یعنی حوزه درسی آنان سبب گرایش خواص و علما و تشیع میشد و گام بعد از تشیع ورود در تشکیلات سیاسی و حزبی آنها بود.

از این مقدمه چند نتیجه میتوان گرفت:

۱. ابن سینا بر خلاف آنچه که از ظاهر زندگینامه او بر می آید، نه فقط یک دانشمند بلکه یک فعال سیاسی بوده و اگر چه دوازده امامی است اما در جریان فعالیتهای سیاسی شیعه با گروه وابسته به فاطمیه (اسماعیلیه) موافقت و همکاری داشته است. وی اگر در شرایط بهتر و اوضاع و احوال مناسبتر میبود منشأ آثار سیاسی و اجتماعی بیشتری میشد ولی اوضاع نابسامان ایران در مشرق و ری و مازندران به وی فرصت نداد که محور ثابتی برای کارهای بزرگتری شود و کاری بکند که خواجه نصیر طوسی بخوبی آنرا انجام داد.

از بد حادثه، زمان او همراه بود با سلطه محمود غزنوی (ضد شیعه و حامی خلیفه بغداد) بر مشرق ایران و سقوط دولت سامانیان بدست او و دولتهای دیگر زیاری و دیلمی. پیش از غزنویان محیط خراسان شیعه پرور و همراه با اسماعیلیه و باطنیه بود. نصر ابن احمد شاه سامانی و ابوالفضل بلعمی وزیر او بنا بر گفته تاریخ با گرایش اسماعیلی و بعبارت بهتر، شیعه بودند و از آنها حمایت میکردند ولی در برابر غزنویها دوام نیاوردند.

در زندگی ابن سینا میخوانیم که وی پس از سقوط آن دولت به گرگانج (گرگانه) در خوارزم رفت که شیعه طرفدارانی داشت و پس از آن برای آنکه به دربار محمود غزنوی برده نشود سفری پر ترس و بیم را همراه با ابوسهل طبیب مسیحی به جاجرم و ری که در واقع دروازه مازندران شمرده میشدند روی آورد.

۲. ابن سینا گرچه احیاگر فلسفه مشائی شد و آثار معروف او مانند شفا و نجات در شرح مکتب ارسطو و مشائین است اما دلایل و قراین وافر هست که ثابت میکند که وی نه فقط آشنا به آثار پلوتین و عرفان یونانی و متمایل به تصوف و عرفان قرآنی و اسلامی است که حتی به مکتب اشراقی معروف به خسروانی ایران و یونان باستان هم گرایش دارد و مبلّغ آن است.

تمایل به حکمت اشراقی (یا مشرقی) یکی از علایم و نشانه‌های پنهانی شیعه بوده است و از اینروست که نه فقط آنرا در حکمای شیعه دایر و زنده می‌بینیم که حتی از آن میتوان به تشیع کسانی که پرچمدار آن بوده‌اند (مانند سهروردی شهید و فلاسفه دیگری همچون دوانی) رسید.

جریان شیعه مبارز - که تجلی آن بیشتر با گروه شیعه اسماعیله بوده است - اگرچه بطور کلی حامی و حارس فلسفه (اعم از مشایی و اشراقی) بودند و از مکتب مشائی برای رسیدن به اهداف سیاسی و علمی خود و اثبات امامت استفاده میکردند، ولی این تعلق به مکتب مشائی عمیق نبود و آنسوی آن تعلق خاطر اصلیشان به حکمت اشراق بود<sup>(۲)</sup> و حتی بدلیلی که چندان واضح نیست این تعلق خاطر به حکمت اشراقی را پنهان میکردند.

ابن سینا نیز از این قاعده مستثنا نیست. وی عمده شهرت خود به فلسفه را مرهون کتاب شفا خود است و این شهرت وی و دیگر شیعیان به فلسفه مشائی تا بحدی فراگیر بوده که غزالی - مزدور خلیفه بغداد و عامل نظام الملک متعصب ضد شیعه که بیشتر عمر خود را به مقابله و مبارزه با شیعه و (مخصوصاً اسماعیلیه) و نمادهای آنان بویژه فلسفه گذرانده بود - برای ضربه زدن به شیعه و حمله به اعتقادات اسلامی آنان و منزوی ساختن شیعه در انظار دیگر فرقه‌ها و حتی اثبات کفر آنان، کوشید که از راه حمله به فلسفه به انجام هدف خود بپردازد و کتاب تهافت الفلاسفه را بهمین مقصود نوشته است.

اما همین حکیم بظاهر مشائی، خود را حکیم اشراقی میدانند و در مقدمه کتاب حکمت مشرقی خود نگارش کتاب شفا و آثار مشابه آنرا معلول پاسخ به نیاز و انتظارات جامعه علمی معاصر خود می‌شمارد و اظهار میدارد که آنرا نه بعنوان معرف اصلی نظر و آراء خود بلکه در حاشیه گرایشهای حکمی و فلسفی خود نوشته است.

ابن‌سینا گرچه نتوانست مانند شیخ اشراق، کتاب یا کتبی در حکمت اشراق از خود باقی بگذارد و آنچه را که بنا بگفته خود با نام «الانصاف» در بیست مجلد در حکمت مشرقی نگاشته از میان رفته و اثر دیگر او در حکمت مشرقیه (که بخش منطق آن چاپ شده) در دسترس نیست.<sup>(۳)</sup> ولی همین مقدار آثار و بویژه مقدمه او بر بخش منطق حکمت مشرقی نشان میدهد که او خود را حکیم اشراقی میدانند و این یکی از همان رموز و نشانه‌های تشیع باطنی در دوران او (تا قرن دهم) بوده است.

اگر ابن‌سینا واقعاً یک مشائی بود و آنرا طریقی موصل به واقعیت و شفاء جهل میدانست در مقدمه منطق مشرقیین نمیگفت: «چون بیشتر جویندگان دانش سخت به مکتب مشائی یونان پناه آورده‌اند نخواستیم با اکثریت مخالفت کنیم. و سخنان مشائین را آوردیم و از اشتباهات آنان چشم پوشیدیم و برای آن توجیه آوردیم جز در آنجا که جای شکیبایی نبود...» و نیز میگوید: «گرفتار کسانی شده‌ایم نفهم که همچون چوب خشک، هر گونه تحقیق و نقد و نظر جدید را بدعت و گمراهی میدانند گویی محدثان حنبلی هستند، اگر رشیدی در میان آنها دیدیم، آراء خود را به وی گفتیم...»

پیداست که در تظاهر به مشائگیری رنجها برده و خون دلها خورده که نتوانسته در فضایی آزاد حکمت راستین را بیان کند و کاری که قرن‌ها پس از او شد، او انجام دهد. دیگر مبلغان شیعی و اسماعیلی نیز با وجود آنکه حکیمانی مشرقی و صوفی مآب بودند اما در ظاهر فلسفه مشائی را ترویج میکردند و علوم دیگر را نیز از یونانیان روایت میکردند و شاهد بر آن رسائل اخوان الصفاست که در واقع خودآموز علوم و حکمت بود و جنبه تبلیغی و ترویجی داشت.

حکمت اشراقی در لفافه علوم عقلی دیگر بوسیله شیعه باطنی دست بدست میشد و سهروردی نیز قاعدتاً از همین گروه با حکمت اشراق آشنا شده و پس از طی مراحل تحصیل و تألیف بر اساس فلسفه رایج مشائی، به نگارش حکمت مشرقی آنهم رمزگونه و باختصار پرداخته و شهرت ترویج حکمت اشراق را به خود اختصاص داده و در تاریخ مؤسس و معرف مکتب مشرقی شناخته و معرفی شده است.

۳. گرچه درباره زهد و تقوایی بارز از ابن‌سینا چندان مدرک و اثری در دست نیست و حتی گزارش شاگرد تمام وقت او، یعنی ابوعبید جوزجانی، اشاره به میخوارگی او و بزم و عشرت شبانه دارد اما باید دید که آیا در گزارش مردی که



خود به فسق خود و میخوارگی شهادت و اقرار دارد، اعتباری هست؟ با آنکه قرآن میفرماید که باید کلام فاسق را «تبیّن» - یعنی تحقیق و بررسی دقیق - کنیم (ان جائکم فاسق بنبأ فتبیّنوا ...).<sup>(۴)</sup>

آیا بهتر و سزاوارتر نیست که به قراین و دلایل دیگر تکیه کنیم، بویژه که دوران نظام الملک و غزالی سراسر پر است از تهمت به شیعه و چهره‌های بارز آن؛ بویژه ابن سینا. حتی اگر خبر جوزجانی را نیز معتبر و او را صادق بدانیم اما تاریخ نشان میدهد که از یکطرف یهود بر ضد اسلام و از طرف دیگر مخالفان سیاسی شیعه بر ضد شیعه در هر فرصت در نوشتار بزرگان ما دست برده‌اند. نمونه آن دست بردن در آثار محیی‌الدین است که ما ثابت کردیم<sup>(۵)</sup> که داستان مجعول خلسه رجبیون علیه رافضه الحاق و تحریف و تغییر آن بوسیله دشمنان شیعه بوده (و تغییر نام فصّ اسماعیلی در فصوص به فصّ اسحاقی بسا از طرف یهود و از این قبیل الحاقات دشمنان برای سوء استفاده از یکطرف و تخریب شخصیت بزرگان از طرف دیگر بوده است).

دستگاه حکومت وسیع سلاجقه و قدرت نظام الملک بحدی بود که میتوانستند - بجای چاپ و تکثیر امروزی - هزاران مجلد از نوشته امثال غزالی را بوسیله وراقان مزدور خود تکثیر و در سراسر قلمرو خود پخش کنند و از سوی دیگر نسخه‌های معدود کتب شیعه (یعنی دشمنان خود) را خریداری و نابود سازند یا اگر قابل نابودسازی نبود آنرا بنفع خود تحریف نمایند، کاری که همین امروز بوسیله دشمنان اسلام و ایران در اردوی دشمنان اتفاق می‌افتد.

چرا ابن سینا از این قربانیان توطئه نباشد در حالی که غزنویان قدرت مالی و اجرائی بسیار داشتند و ابن سینا را هدف گرفته بودند و کینه او را در دل داشتند، و این عداوت و کینه توزی قرن‌ها دوام داشت، و چرا از شخصیتی معروف مانند ابن سینا - که از مشرق خراسان تا همدان و مرکز ایران سفر کرده و شاگردان و مریدانی داشته - فقط یک زندگینامه مختصر از وی باقی مانده و از هیچکس دیگر اثری بدست نیامده باشد؟!\*

\* \* \*

کشف مقام معنوی ابن سینا نیز یکی از بایسته‌های تاریخ است. برای آنکه مقام معنوی ابن سینا بر ما مکشوف شود راههایی هست.

اول، اظهارات نوشتاری خود او که دلالت بر تعبد شدید و اعتقاد عمیق او به دین و احکام شرعی دارد، از جمله یکی آنستکه میگوید: «هرگاه در مسئله‌ی سرگردان میماندم به مسجد جامع میرفتم و نماز می‌گزاردم تا آن دشواری بر من گشوده میشد و آسان میگشت».

یا شواهدی که در برخی کتب او هست از جمله نمط نهم کتاب اشارات و تنبیهات او که جز از زبان و قلم یک عارف و زاهد بر نمی‌آید و صدق و وقوف گوینده بر معانی و رای آن الفاظ هویداست. هر مدعی مخالف این حکیم والامقام که بصرافت و سلامت طبع به آن فصل نظر بکند از ادعای خود درباره فسق و بطالت او برخوردار گشت.

منطق و طبع سلیم هم گواهی نمیدهد که ابن‌سینا مردی شرابخواره باشد و حکیمی مانند آن نابغه همه زمانها. در نیمه شب که وقت خاص حکیمان و عارفان برای اتصال به مبدأ و عقل فعال است، برای آنکه قوت پیدا کند و به عقلانیت روی بیاورد و به شاگردانش حکمت و الهیات بگوید، خود را به شرب شراب آلوده کند؛ و حال آنکه شراب را از برای آن میخورند که عقلشان را تعطیل کنند.<sup>(۶)</sup>

دوم، راه و راهنمای دوم برای کشف معنویت و عرفان عملی او ارتباط نزدیک اعتقادی و عملی ابن‌سینا با صوفیه و حکمت اشراقی و باطنیه شیعه است.

یکی از ویژگیهای شیعیان خاص و کسانی که پیروی از ائمه اهل‌بیت(ع) راه مبارزه با خلافت بغداد را در پیش گرفته بودند، زهد و عبادت بی‌اندازه و ریاضتها و چله نشینیهای آنان بود که آنان را عملاً در ردیف متصوفه پنهانی قرار میداد.

رسم زهد و عبادت و ریاضت و خلع تن بمنظور شهود حقایق یکی از ویژگیهای حکمای اشراقی باستانی نیز بود و بهمین سبب شیخ اشراق آنگونه به زهد و ریاضت میپردازد که افلوطین و همانند افلوطین کسانی را که قادر به خلع تن نباشند خارج از دایره حکمت (اشراقی) معرفی میکند. و حکمای اشراقی برجسته پس از اسلام نیز همین رسم و عادت را داشتند و از اینرو بود که اهل اشراق در زمره متصوفه و تحت عنوان عام عرفان و عارف معروف شدند و شیخ اشراق میگوید میراث حکمای باستانی ایران بوسیله دو صوفی یکی سالک احمیم مصر یعنی تُستری (شوشتری) و دیگری سالک فارس یعنی حلاج به دست وی رسیده است. ابن‌سینا هم اشراقی بود و هم عرفان تصوف را می‌پسندید و هم عادت باطنیه و اسماعیلیه را داشت و چنین کس را نمیتوان دارای مقامات عرفا و اهل معنا ندانست. و کسی را که عرفان از صمیم قلب برخاسته او

در آثاری همچون اشارات (نمط ۹) رساله حیّ بن یقظان و مواقع الالهام و رساله الطیر و سلامان و ابسال و رساله فی العشق (الالهی) دارد و رساله در ماهیت الصلات و رساله فی الخلوّة و الذکر ... لتصفیة الباطن می‌نویسد، از اینهمه معنویت بیگانه دانست.

\* \* \*

یکی از قراینی که دلالت بر فعال سیاسی بودن حکما و عرفا در پوشش ظاهری تصوف یا فلسفه دارد دو چیز است که هر دو در ابن سینا هست: یکی خانه بدوشی و فرار از حوزه قدرت خلفا و طرفداران آنها و دیگر در معرض تخریب و تهمت کفر و فسق بودن آنان. حتی محیی الدین را نیز میتوان با همین دو مشخصه از شیعیان مبارز شناخت زیرا هم عارفی خانه بدوش و گریزان از عوام و از مراکز قدرت است و آنکه هم در حیاتش متهم به کفر بود و هم پس از مرگش در آثار او دست بردند و تحریف کردند. نمونه دیگر ناصر خسرو معاصر ابن سیناست که از زمانیکه نماینده سیاسی فاطمیه و باصطلاح آنها حُجّت در خراسان میشود زندگی خوشی ندارد و دائم در تحت تعقیب حکومت است و مأمورین دولتی حتی در راهها و جاده ها برای دستگیری این قبیل فعالان سیاسی شیعه، جاسوس گمارده بودند. نمونه دیگر آن منصور حلاج است که با وجود سفر پنهانی شبانه وی، بمحض ورود به اهواز او را دستگیر کردند و برای مجازات به بغداد فرستادند و او را متهم به کفر نمودند تا قتل او را شرعی و اجرای فرمان فقها وانمود کنند.

یکی دیگر از قراین (بلکه دلایل محکم) عارف و معنوی بودن ابن سینا آنستکه وی با آن سرمایه گرانقدر علمی و بویژه پزشکی - که امرا و حکام شیفته و مشتاق و محتاج آن بودند - اگر اهل دنیا و عشرت و لذت مادی بود و شراب و زنبارگی میخواست، میتوانست بجای رنج خانه بدوشی و بیم هلاک، در دربار غزنویان و یا دیگر وابستگان خلیفه، صدرنشین شود و با تظاهر به نداشتن تشیع و ترک روحیه مبارزه، مانند برخی از دانشمندان زمانه همچون ابوریحان بیرونی و محمد زکریای رازی زندگی آرام و لذیذی را بگذراند.

اگر ابن سینا منش زهاد و عرفا را نداشت میتوانست بجای تملک تنها چند کتاب علمی و اوراق و نگاشته‌های فلسفی و طبی، میلیونها زر و مال انباشته و در بهترین

کاخهای بهشتگونه و با حوری‌وشان زمینی زندگی نماید و تن خسته از کار روزانه را در شبهای آرامبخش به بحث و تحقیق در حکمت و منطق نپردازد و با «سیه چشمان کشمیری و ترکان بخارائی» بگذراند.

همه این شکل زندگی دشوار زاهدانه و سعی در تلاش مسئولانه نسبت به دین و دانش و مردم، نشان دهنده معنویتی است که حکمت و آموزه‌های قرآن و اهل بیت(ع) به وی داده و او را بجای فرو رفتن در مرداب لذت و دولت به زندگی مسئولانه اجتماعی و مذهبی و فعالیت در پیروزی حق بر باطل و خیر بر شر سوق داده است.

رویه‌مرفته، ابن‌سینا، این مرد بزرگ و نابغه دورانها، هنوز نه شناخته شده و نه معرفی و جا دارد که درباره زندگی‌نامه تحلیلی و تحقیقی او تلاش شود و باید مؤسسات مسئول در این وظیفه کوتاهی نکنند.

اگر تلاش علمی این حکیم و حکیمان و دانشمندان مسلمان، بویژه شیعه، نبود تمدن و دانش کنونی به این پایه نرسیده بود. این حقیقتی است که تاریخ و تاریخنگاران آنرا ثابت میکنند.

#### پی‌نوشتها:

۱. ر.ک. مقاله «خاستگاه اسماعیلیه» از نگارنده.
۲. ر.ک: مقاله «مکتب شیراز» و «حکمت اشراق» از نگارنده.
۳. متأسفانه بخش فلسفه آنرا که یکی از محققان تاجیک آماده کرده، هنوز چاپ نشده است.
۴. حجرات، ۶.
۵. «زندگینامه ملاصدرا»، خردنامه صدرا، ش ۳۴.
۶. حکمای ایران باستان از شربتی از عصاره گیاه مقدس هوم که حواس باطنی را تقویت میکرد برای فهم بهتر معارف و معقولات استفاده میکردند و محتمل است که مقصود جوزجانی همان است که حواس به آن شراب میگفته‌اند.